

نبرد اخیند، چهارتن از سران ارمنی را گردن زد، بطوری که از گزارشهای «کیلانتر» به اسقف اعظم «میناس» برمی آید، ارامنه ایران در سال ۱۷۲۳ میلادی وضعی اسفناک داشتند: افغانها آنها را مورد ظلم و ستم و جور قرار می دادند و از طرف دیگر اقلیت ارمنی مورد سوء ظن شدید ایرانیان بودند چه بنابر نوشته های کیلانتر «ایرانیان مدعی هستند که ارامنه با کشانیدن روسیان به ایران و آوردن افغانان به اصفهان و گرد آوردن ۶ هزارتن سپاهی ارمنی که ممکن است به روسیان به پیوندند، می خواهند وضع سیاسی ایران را تباه کنند و این کشور را ویران سازند.

پدر بزرگوار! آن ارمنیان که به دور هم گرد آمده اند اینکار را به نام شاه بزرگ امپراتور (یعنی پطر کبیر) به انجام آورده اند. اینک برای خاطر مسیح به اندیشه آنان باشید... ما ملتی بدبخت و بیچاره هستیم و به شما سرور و پُشتیبان خویش، پناه آورده ایم...»^۱

قتل عام شیعیان در عهد افغانه: «در ۱۲۱۹ یکی از قزلباشها، بچه آمدردی را به خانه برده، با رفقای خود به عمل لواط مشغول شد، طفل مذکور که حنفی مذهب بود در نتیجه مستی از مرتکبین لواط به پدرش شکایت نمود، و او نیز به شاه محمود متظلم شد. قاضی محمد سعید، روز جمعه پدر ملوط را به مسجد پل خشنی بر سر منبر برده و دادخواهی کرد، میر واعظ امام مسجد حکم قتل عام قزلباشهای شیعه مذهب را صادر و مردم عوام به عنوان فریضة دین به «چنداو» حمله نموده و خانه های آنها را آتش زده هرکس را یافتند کشتند...»^۲

واکنش اقلیت: در تاریخ کرمان می خوانیم^۳ که «در اثر تعصب بی جای مذهبی در عهد صفویه و اهانت و قتل و تعذیب زردشتیان کرمان که تا آن روز، در کرمان اقلیتی مهم بوده اند، کار به جایی می رسد که زردشتیان دسته جمعی با افغانه همدست شده و به آنان کمک می کنند و نه تنها کرمان به دست افغانه می افتد، بلکه حتی افرادی از زردشتیان به مقام سرداری سپاه افغان هم رسیده اند و فتح فارس به توسط یکی از این افسران که ظاهراً از نظر جلب تمایل افغانه خود را «نصرالله» نامیده بود و اسماً مسلمان شده بود، صورت گرفت...»^۳

پس از پایان حکومت صفویه و استقرار حکومت افشاریه تحمیل عقاید مذهبی

۱. سقوط اصفهان، ترجمه مهریار، ص ۱۴۴ به بعد.

۲. تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۷۶.

۳. تاریخ کرمان، مقدمه، ص بسط.

نقصان کلی پذیرفت. نادرشاه که خود به هیچ دین و مذهبی صمیمانه دلبستگی نداشت، نخست دست روحانیان را از مداخله در امور کوتاه کرد، یعنی برای نخستین بار عملاً مذهب را از سیاست تفکیک کرد و سپس طی فرمانی به مسیحیان آزادی کامل داد. نادرشاه در فرمان مورّخهٔ ۳۰ رجب المرجّب ۱۱۴۹ در مورد پیرامون فرّق مختلف عیسوی مقیم ایران چنین می نویسد: «فرمان همایون شد آنکه چون فیما بین ملت عیسویّه... چند فرقهٔ مختلفه می باشند که طریقه و اعمال هر یک مغایر یکدیگر است و فرّق مذکوره هر یک به قومی متوسّل و فرقهٔ دیگر را تکلیف به پیروی از کیش و آیین خود می نمایند، از آنجا که همگی ایشان مطیع این دولت ابدمدت اند، مقرر فرمودیم که حکام هر ولایت مانع و مزاحم نشده که به رضای خود به طریقی که مایلند عمل نمایند و مزاحمت نرسانند و اگر خواهند که کنایس و معابد خود را تعمیر نمایند، یا از نواحداث کنند، احدی در مقام منع درنیامده و در جوانب برین جمله رفته و در عهده شناسند...»^۱

کشاکشهای مذهبی در آذربایجان

کسروی در بخش یکم تاریخ مشروطیت از اختلافات مذهبی و جنگهای شیعه و سنی از دورهٔ صفویه به بعد سخن می گوید و می نویسد: «این دشمنی ها در آذربایجان از همه جا بیشتر بود.» سپس می گوید: ایرانیان شیعی مذهب «... اگر حساب کنیم بی گمان یک چهارم یکسال را به کارهای کیشی به سر دادند، سینه زدندی، نالیدندی، گریستندی، زیارت عاشورا خواندندی، به دعای ندبه پرداختندی، در پای منبر نشسته، گوش به فضایل اهل بیت دادندی، پول گرد آورده به زیارت رفتندی، گذشته از اینها یک رشته کارهایی به نام، تبرّی داشتندی، هر سال نهم ربیع الاوّل را عید گرفته و بازارها را بستندی و خرد و بزرگ به کارهای بی خردانه یی برخاستندی (!)، به نوشتهٔ مجلسی و دیگران در آن سه روز به کسی گناه نوشته نشدی... نمایشهای مُحَرَمی تبریز که من خود دیده ام، از دسته بستن، سر شکستن، زنجیر زدن، سینه کوفتن، حجله آراستن و عزّب شدن و زینب گردیدن و مانند اینها، خود داستان درازی است... در اینجا بیش از سه یک (ثلث) سال با این کارها، گذشته، در نهم ربیع الاوّل، گذشته از بدیهای دیگر... مردم یکدیگر را خیسانیدندی... یکی که از کوچه می گذشت، دیگری از پشت بام یک دیگ آب به سر او ریختی یا از جلو با جام، آب به رویش پاشیدی... طلبه ها و مدرسه ها را فرش گسترده، به جشن و شادمانی

برخاستندی و کسانی فرستاده و توانگران را از خانه‌هایشان کشیده به آنجا بردندی و پول از آنان گرفتندی یا به حوض انداختندی؛ معلوم نیست که این رفتار از کجا پیدا شده بود؟...»^۱ سپس کسروی به تفصیل از اختلافات شیخی متشرّع و کریمخانی و کارهای ناپسند و زیانبخش آنان سخن می‌گوید.

تلاش نادر در راه رفع اختلافات مذهبی

«نادرشاه افشار از آغاز فرمانروایی، یا به علت کینه نسبت به صفویه و قزلباشان شیعه که جان نثاران خاندان بودند، یا به قصد اتحاد مذهبی که می‌خواست ایرانیان نیز قبول مذهب تسنن کنند و بین ایشان و مسلمین ترکستان و افغانستان و عثمانی، اتحاد مذهبی برقرار شود، در برانداختن راه و رسم تشیع و نزدیک کردن ایرانیان به اهل سنت و جماعت سعی وافر داشت و در مجلس مغان که خود در اسفند ۱۱۴۸ قمری ترتیب داده بود و در همانجا نیز به سلطنت برگزیده شد، خطاب به نمایندگان که از جمیع بلاد برای شرکت در آن مجلس خواسته شده بودند، گفت که: «از زمان حضرت پیغمبر (ص) چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل خلافت شده‌اند و هند و روم و ترکستان همگی به خلافت ایشان قائلند و در ایران هم سابقاً همین مذهب رایج و متداول بود. شاه اسماعیل صفوی این مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع داشت؛ به علاوه سب و زلف را در السنه و افواه عوام و اوباش دایر کرد... و خاک ایران را به خون فتنه و فساد آمیخت. مادام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد، این اختلاف از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد؛ هرگاه اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند... به مذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند. لیکن چون حضرت امام جعفر صادق (ع) ذریه رسول الله (ص) و طریقه ایران به مذهب آن حضرت آشناست و او را سرمذهب خود ساختند، در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند...»^۲

نمایندگان از ترس جان، این حکم را قبول کردند و وثیقه‌یی برای تأکید و استقرار این مطلب مرقم و مهر نمودند و به خزانه نادری سپردند. نادر این وثیقه را همراه سفیری پیش سلطان عثمانی فرستاد و پنج پیشنهاد به او کرد که در صورت قبول با او به عقد صلح بپردازد:

۱. چون مردم ایران از عقاید گذشته نکول کرده و طریقه اهل سنت را به تقلید امام جعفر

۱. تاریخ مشروطیت کسروی، ص ۱۳۰ به بعد.

۲. جهانگشای نادری.

- صادق (ع) اختیار و قبول نموده‌اند، قضات و علما و افتدیان روم هم اذعان صحت آن را کرده آن را خامس مذهب خود بشمارند.
۲. چون در کعبه ارکان اربعه مسجد الحرام به انتمه مذاهب تعلق دارد، این مذهب نیز در يك ركن با ایشان شريك بوده به آئين جعفری نماز گزارند.
۳. هر ساله از طرف ایران امیرحاج تعیین شود که به طریق امیر حاج مصر و شام، حجاج ایران را به کعبه رساند و دولت عثمانی با امیر حاج ایران نیز به دستور امیرحاج مصر و شام سلوک کند.
۴. اسرای دو دولت نزد هرکس باشد، مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری برایشان روا نباشد.
۵. وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر باشد تا امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل دهد.

نادرشاه این پیشنهادها را همراه عبدالباقی خان زنگنه به دربار سلطان عثمانی فرستاد و سفیر او به تاریخ ربیع الآخر ۱۱۴۹ به استانبول رسید. رجال عثمانی از پیشنهادهای نادر ابتدا مواد راجع به مبادله اسرا و فرستادن سفرا را پذیرفتند و بعد از اصرار نماینده ایران قبول کردند که ماده راجع به امیر حاج را نیز بپذیرند، ولی از قبول مذهب جعفری به عنوان خامس مذاهب اهل سنت و تعیین رکنی در خانه کعبه جهت نماز ایرانیان استنکاف نمودند و قبول آنها را بدعت در دین شمردند و صورت معاهده‌یی را در باب مسائل سیاسی و گمرکی و حدود ملکی تهیه نموده، به همراهی دو نفر سفیر پیش نادر که مشغول محاصره قندهار بود، فرستادند. نادر، سفرای مزبور را در حوالی نادرآباد پذیرفت و چون دید که اصل مقصود او را عثمانیها نپذیرفتند، علمیردان خان بیگلر بیگی لرستان را با سفرای عثمانی به تاریخ ۱۱۵۱ به استانبول روانه کرد و در باب قبولاندن پیشنهادهای سابق خود تأکید نمود.

در ماه ذی القعدة سال ۱۱۵۴ بار دیگر دو نفر نماینده از جانب سلطان عثمانی به خدمت نادرشاه آمدند و نامه‌یی از سلطان برای او آوردند که در آن از طرف سلطان عثمانی صریحاً قبول مذهب جعفری به عنوان خاص مذاهب اهل سنت و تفویض رکنی در کعبه استنکاف شده بود. نادر جوابی مؤدبانه به سلطان عثمانی داد و با اینکه آن جواب ظاهراً دلالت بر اتحاد بین اثنین داشت، نیز مشعر بر عزم نادر به طرف خاک عثمانی و قبولاندن پیشنهادها به زور بود و چون نادر می‌خواست که خود را طرفدار رفع خلاف و نقاربین مسلمین قلمداد کند، امر داد که در قلمرو او از حد دریند و قفقاز تا نیشابور، هرکس به

خُلفای اربعه بد بگوید او را به سختی تنبیه کنند.

در اوایل سال ۱۱۵۶، نادر پس از مراجعت از داغستان به صحرای مغان آمد و در آنجا نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا که از خراسان احضار شده بودند به خدمتش رسیدند و چون عزم حمله به خاک عثمانی را داشت، تویخانه خود را به کرمانشاه فرستاد.

احمد پاشا، والی بغداد که مردی مدبّر و مُحیل بود، از در اطاعت درآمد. نادر عده‌یی را به تصرف نجف و کربلا و جله فرستاد و آن نقاط را به سهولت گرفت و خود نیز موصل و کرکوک را مسخر ساخت و دولت عثمانی به ناچار از در صلح درآمد، قرار شد که در باب مسائل مذهبی و رفع اختلافات سابقه مجدداً گفتگو کنند.

نادر در شوال ۱۱۵۶ به عتبات عالیات رسید و به زیارت اماکن مُشرفه در کربلا و نجف و کاظمیه رفت و قبر ابوحنیفه را نیز در بغداد زیارت کرد؛ سپس علمای شیعی و سنی کربلا و حله و بغداد و کاظمیه را به نجف خواست تا با علمای ایران و بلخ و بخارا و افغانستان که به همراه آورده بود، بنشینند و گفتگو کنند و موارد اختلاف بین اهل دو مذهب را برطرف سازند. با این مذاکرات که حسب الامر نادر و در اردوی او در نجف جریان داشت و در ۲۴ شوال ۱۱۵۶ خاتمه یافت، در آن باب وثیقه‌نامه‌یی به انشاء میرزا مهدی خان منشی الممالک نادر مؤلف درّه نادره و جهانگشای نادری نوشته شد و علمای فریقین آن را مُهر کردند.

ترتیب و تصدیق آن وثیقه به این شکل بود که: اوّل علمای ایران آن نوشته را مهر نمودند، سپس علمای عتبات چه شیعی و چه سنی مضمون آن را تصدیق و مهر نمودند؛ بعد علمای ماوراءالنهر سپس علمای افغان و در آخر وثیقه، مفتی بغداد به حقایق اسلام مردم ایران تصدیق دارد... عقیده اسلامیة ممالک ایران آنکه بعد از رحلت حضرت سیّد المرسلین خلافت به اجماع اُمت بر جناب خلیفه اوّل ابوبکر صدیق... بعد از او به نصّ آن جناب و اتفاق، بر فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی اللّه عنه و به شورا و اتفاق به عثمان بن عفان و بعد به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافت و به فحوای... حدیث شریف: «أصحابی کالتنجوم بآیّهم اقتدیتم اِهتدیتم»... همه با یکدیگر رسم موافقت می داشته‌اند... بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از دار دنیا، از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند، آن حضرت فرمودند: «امامان قاسطان عادلان کانا علی الحقّ ومانا علی الحقّ» و خلیفه اوّل نیز در شأن خلیفه رابع می فرمودند: «لَسْتُ بِهَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ» و خلیفه ثانی در حقّ آن جناب می فرمود: «لَوْلا عَلِيٌّ لَهْلَكَ الْعُمَرُ» و نظایر آن

که دلالت بر کمال رضامندی ایشان از یکدیگر دارد، بسیار است که مستغنی از بیان و تذکار است...^۱ زیر این نامه را عدهٔ کثیری از علمای نقاط مختلف ایران و تنی چند از روحانیان دیگر ملل اسلامی امضاء کردند.

انتظارات نادر از مردم

چنانکه ضمن مطالعه در تاریخ دوران نادری دیدیم، این مرد سلحشور برای پایان دادن به جنگ و خونریزی در کُنْگَره‌یی که در دشت مغان تشکیل داد، برای قبول مقام سلطنت از مردم خواست که از مذهب تشیع درگذرند و مذهب حَقَّةٔ جعفری را پنجمین مذهب عالم تسنن به‌شمار آورند و عمر و عثمان و ابوبکر را لعن و سَبْ نکنند و از عزاداری امام حسین (ع) خودداری کنند و بعداً اعلامیه‌یی بدین شرح منتشر نمود: «عالیجاهان صدر عالی‌قدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالسلطنة اصفهان، به الطاف ملوکانه میاهی بوده بدانند که اوقاتی که رأیت ظفر آیت در صحرای مغان برپا شد، در مجالس متعدّد، قرار بر این شد که چون طریقهٔ حنفی و جعفری موافق آنچه از اسلاف به ما رسیده است، متحد بوده، خُلفای راشدین رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ را خلیفهٔ سید المرسلین (ص) می‌دانسته‌اند، من بعدالایام اسامی هر یک از خلفای رابعه که ذکر کرده شود، با تعظیم تمام ذکر کنند، به علاوه در بعضی از اضلاع معالک ما، برخلاف اهل سنت، در اذان و اقامه، لفظ عَلَی ولی اللّٰه را بر طریقهٔ شیعه ذکر می‌کنند و این فقره، مخالف اهل سنت است و منافی قراری است که معمول اسلاف بوده است. گذشته از این، بر تمام اهل عالم هویدا است که امیر المؤمنین اسدالله الغالب (ع) برگزیده و مدح و محبوب خداوند متعال است و به واسطهٔ شهادت مخلوق بر جایگاه و رُتَبَتِ او در درگاه احدیت نخواهد افزود و به خلاف این الفاظ هم چیزی از فُرُوعِ بَدْرِ قَدْرِ او نخواهد کاست. ذکر این عبارت موجب اختلاف و بغض و عداوت مابین اهل تشیع و سنت است که هر دو در متابعت شریعت مطهر سید المرسلین (ص) شریکند و خلاف رضای پیغمبر (ص) و امیر المؤمنین (ع) به عمل خواهد آمد.

لهذا به مجرد اطلاع از مدلول این فرمان عالی، به تمام مسلمین، از اعلی و ادانی و بزرگ و کوچک و مؤذبین شهرها و توابع و اطراف و اکناف باید اعلام شود که از امروز به بعد این عبارت که خلاف طریقهٔ اهل سنت است ذکر نشود و نیز در میان حکام معمول

است که در مجالس بعد از فاتحه و تکبیر، دعای دوام عمر پادشاه ولی نعمت را می نمایند، از آنجا که این نحو تعظیم بیهوده و بیمعنی است، خصوصاً امر و مقرر می فرمائیم که خوانین صاحب طبل و علم، در این مواقع خمد پادشاه حقیقی را به زبان بیاورند. عموم رعایا و برای اطاعت این احکام و اوامر را برعهده شناسند؛ هر کس از آن تخلف و ززد، مورد غضب شاهنشاهی خواهد گردید. به تاریخ شهر صفر سنه ۱۱۴۹ هـ (ژوئن ۱۷۳۶ م) ...^۱ نادر بطوری که از گفته های او برمی آید، مذهب حقه شیعه را بدعتی در عالم اسلام می دانست و برای آنکه به جنگها و اختلافات مذهبی در داخل ایران، و به روش خصومت آمیز عثمانیها علیه ایران پایان بخشد، اصرار داشت که روحانیان با پیشنهادهای او روی موافق نشان دهند. نادر در بسیاری از موارد دلیریهای علی (ع) را بی ارزش می دانست و از رفتار او انتقاد می کرد (!) ... و از مردم می پرسید چرا به جای استمداد از علی (ع) از خدا کمک نمی خواهید؟ ظاهراً نادر در مقاصد مذهبی خود انگیزه پیچیده ای را دنبال می کرد.

در اواخر سال ۱۷۴۰ موی فرمان داد که انجیل را به زبان فارسی ترجمه کنند، ولی از طرز رفتار او در این مورد چنین برمی آید که این عمل از روی هوی و هوس است و طبق نقشه ثابت و صحیحی نیست. این امر تحت نظر میرزامهدی که مرد نسبتاً عالمی بود گذاشته شد و از چند تن از اسقفها و کشیشان ارمنی و چند نفر از مبلغان کاتولیک و ملاهای ایرانی را دعوت کرد که با او در اصفهان ملاقات کنند، اما ملاها دعوت او را نپذیرفتند؛ زیرا اگر تغییری در اوضاع پدید می آمد به زبان مسلمانان تمام می شد... بسیاری از آنان به میرزامهدی رشوه های کلانی دادند تا از حضور معاف شوند... منبع معتبر آنها ترجمه یی قدیمی از قرآن به زبان فارسی بود. کشیشی به نام «ده وین»^۲ از مردم فرانسه در این کار به آنان یاری کرد... در ماه مه بعد (۱۷۴۱) میرزا مهدی با ملاهای ایرانی و چندتن از کشیشها از اصفهان حرکت کردند تا به دربار که در آن وقت در لشکرگاه و حوالی تهران بود بروند؛ نادر آنان را نسبتاً با احترام پذیرفت و نظری سرسری به کار آنها انداخت... قسمتی از آن ترجمه را برای او خواندند، در این مورد مطالب مسخره آمیزی درباره جنبه های اسرار آمیز مذهب عیسوی بر زبان راند و ضمناً مذهب کلیمی را به باد ریشخند گرفت و همچنین از حضرت محمد (ص) و علی (ع) انتقاد کرد (!) نادر عقیده داشت که نویسندگان انجیل در شرحهای خود بیش از علمای مسلمان و کشیشان اختلاف دارند... و

۱. زندگی نادرشاه، اثر جونس هنری، ترجمه دکتر دولشاهی، ص ۱۶۱.

اگر خدا به او عمر بدهد از مذاهب اسلام و عیسوی، مذهبی به وجود خواهد آورد که از آیینهای دیگر بشر، به مراتب بهتر باشد (۱) غیر از این، مطالب مبهم دیگری بر زبان راند، سپس به کشیشان و مترجمان هدایای مختصری داد که درخور مقام آنها نبود، و آنها را مرخص کرد.

ظاهراً نادر در فکر تأسیس مذهبی بود، ولی این اندیشه با در نظر گرفتن اوضاع زمان و حدود اطلاعات ناچیز او و علاقه وی به لشکرکشی، مسخره آمیز بود...^۱ پس از قتل نادر و پایان آشفتگیها و روی کار آمدن سلسله زندیه آسایش نسبی برقرار شد.

کریمخان زند که مردی خیراندیش و روشن ضمیر بود، در نامه مورّخه شوال ۱۱۷۷ مشروحاً به عمّال خود دستور می دهد که ارامنه و عیسویان می توانند در هر محلی که بخواهند سکنی گزینند و اموات خود را در مقامی که به جهت آنها تعیین شده، طبق سنن خود دفن نمایند و احدی به ایشان ظلم و ستم روا ندارد. علی مرادخان نیز در نامه مورّخه جمادی الثانی ۱۱۹۵ حقوق و اختیارات سابق الذکر را برای پیروان آئین مسیح به رسمیت می شناسد و از بیگلربیگیان و حکّام و عمّال خود، رعایت این اصول را می خواهد...^۲ همو دستور می دهد: «که از تفتیش منازل ارامنه جلفا و شکنجه آنان برای اخذ گندم خودداری کنند...»^۳

پس از روی کار آمدن سلسله قاجاریه، تا حدی ظلم و ستم نسبت به ارامنه کمتر شد. فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۸ هـ (۱۸۳۲ م) فرمانی خطاب به حکّام اصفهان و مَخَلّات صادر کرده و از آنان خواسته است که حقوق اجتماعی و قضایی ارامنه را مرعی دارند و دعاوی مطروحه بین ارامنه را به خلیفه آنان رجوع کنند و خلیفه کلّ را از پرداخت مالیات معاف دارند. بعدها محمّدشاه قاجار در سال ۱۲۶۰ هجری فرمان استرداد املاک محله «گاسک» ارامنه جلفا را صادر کرد و دستور داد اراضی متصرفی را از مردم بگیرند و به کلیسا مسترد دارند.

مظالم و بیدادگریهای مذهبی در غرب

وضع یهودیان

ناگفته نگذاریم که اقلیتهای مذهبی در تمام دوره قرون وسطا در نتیجه جهل و

۱. زندگی نادرشاه، از ص ۲۶۳ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۱۰۳.

۳. کلیسای ونک، رویف ۱۷۶، به نقل از کتاب ایرانیان ارمنی، ص ۱۱۸ به بعد.

بیخبری اکثریت، در رنج و محرومیت بودند، از جمله وضع یهودیان در کشورهای غربی نیز رضایت بخش نبود. فیلیپ اوگوست سلطان فرانسه... فرمان داد که یهودیان قلمروش را به جرم زهر آگین ساختن چاه‌های آب عیسویان به زندان افکنند. سپس در ازای تأدیة فدیة گزافی آنها را آزاد ساخت. يك سال بعد، وی تمام اموال یهودیان را ضبط و خود آنها را تبعید نمود و کنیسه‌های آنان را به کلیسا بخشید و در ۱۱۹۰ به فرمان وی هشتاد تن از یهودیان «اورانژ» را به قتل رسانیدند. به علت آنکه اولیای شهر مزبور، یکی از عاملین فیلیپ را به جرم قتل يك نفر یهودی به دار آویخته بودند، در ۱۱۹۸ وی یهودیان را به فرانسه باز خواند و معاملات پولی آنها را به نحوی تنظیم نمود تا منافع سرشاری عاید خود وی گردد. در ۱۱۳۶ صلیبیون عیسوی به کوچ نشین‌های یهودی «آنژوویواتو» به ویژه در «بُردو» و «آنگولم» هجوم بردند و به کلیة یهودیان حکم کردند که به دیانت عیسی درآیند؛ چون یهودیان از قبول چنین حکمی امتناع ورزیدند، صلیبیون سه هزار تن از آنان را در زیر سم اسبان خویش به هلاکت رسانیدند... سن لویی می گفت: «وقتی شخصی عامی بشنود که در دم عیسی سخن می گوید، نباید با زبان به مدافعه برخیزد، بلکه باید دست به شمشیر بزند و تا آنجا که امکان دارد تیغ خود را در شکم طرف فرو برد. در سال ۱۲۵۴ سن لویی، یهودیان را از فرانسه بیرون راند و اموال و کنیسه‌های آنان را ضبط کرد، لکن چند سالی بعد دوباره آنها را رخصت بازگشت داد. فیلیپ زیبا در سال ۱۳۰۶ آنها را به زندان افکند و کلیة دارایی آنها را ضبط کرد، الا البسه‌یی که در بر داشتند، سپس صد هزار نفرشان را با آذوقه يك روزه از فرانسه بیرون راند و سود کلانی به دست آورد...»^۱ به این ترتیب می بینیم که اقلیتهای مذهبی در شرق و غرب تا ظهور تمدن جدید و رشد افکار عمومی و انتشار اعلامیه حقوق بشر همواره مورد ظلم و جور قرار می گرفتند.

کشتار یهودیان در قم: ملا آقابابا که از سرگذشت یهودیان ایران از اواخر زندیه به بعد سخن می گوید، درباره یهودیان قم می نویسد: «در این شهر تقریباً شش هزار نفر یهودی به کار و کسب مشغول بودند؛ در يك شب تاسوعا پسر بچه‌یی یهودی که از معنی حرکت دسته‌های عزاداری بی خبر بود، از روی نادانی خندید؛ این عمل کودکانه، مسلمانان را علیه یهودیان برانگیخت تا جایی که به این اقلیت اجازه مسلمان شدن ندادند، بلکه آنها را کشتند و محله آنها را با خاک یکسان کردند.» لُرد گُرنز که اواخر عهد ناصرالدین شاه به ایران آمده می نویسد: «قم یهودی ندارد...»^۲

۱. تاریخ تمدن وپل دورانت، عصر ظلمت، بخش سوم، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ص ۸۹.

۲. تاریخ یهود، تألیف لویی، ج ۳، ص ۵۲۲.

پس از سپری شدن عهد صفویه، سالها در اثر فقدان امنیت و جنگهای فتووالی، مردم ایران روی آرامش ندیدند تا کریمخان زند روی کار آمد. به نظر ملك الشعرای بهار: «نباید از فراغبال سی سالهٔ عصر کریمخان زند ۱۱۶۳-۱۱۹۳ غافل گردید، زیرا در این مدت که شیراز یکپارچه مهد امن و آرامش شده و مردم -خاصه اهل فضل و ذوق- در مهد آزادی افکار و استراحت و استخلاص از چنگال عناصر متعصب و سطوت قهرمانان بیرحم، در نهایت خوشی آرمیده بودند، کار درس و بحث و مطالعه و تتبع بالا گرفت و مقام ادبیات که مولود آزادی و فراغبال و ثروتست در شیراز ارتفاع پذیرفت.»^۱

نمونه نثر فارسی در دوره افشاریه و زندیه

«کریمخان اگرچه بالطبع سُورورپسند و لهُوطلب... بود، این اندیشه تیز در ضمیرش نقش بست که اشرار هر دیار را که در شیراز جُت آثار ساکن ساخته بود سرگرم کاری کند که بیش گردِ فتنه و فساد نگردند... و قدرت بر مُنازعه و مواضعه نیابند، دارالعلم شیراز را دارالعیش کرد... مسند آرای ملك (کریم خان) به صید و شکار شایق نبود، لیکن... به صید آهووشان غزاله روی راغب... شبها در شبستان، عشرت شراب را با کباب تیهو... و با کبک خرامان طاوس رفتار خورشید طلعت می خورد...»^۲

معروفترین شاعر دورهٔ افشاریان و زندیان، هاتف اصفهانی است که چنانکه دیدیم ترجیع بند او سخت مشهور است. از اواخر قرن دوازدهم هجری سبک هندی روبه فراموشی نهاد و شعرا و سخنگویان از شیوهٔ شاعری متقدمان پیروی کردند، فی‌المثل، مجمر اصفهانی قصیده‌پرداز معروف، از اسلوب انوری و خاقانی پیروی می‌کرد و نشاط (معتمدالدوله) از استادان سلف، به امیرمعزی و حافظ گرایش داشت؛ فتحعلیخان صبا و وصال شیرازی، قائم مقام، قآنی، فروغی بسطامی، سروش اصفهانی و محمودخان ملك الشعرای جملگی پیرو اساتید کهن بودند و هیچیک فکر بدیع و راه و رسم جدیدی در شاعری آغاز نکردند؛ اینان نیز مانند اسلاف خود شعر می‌گفتند و از مخدوم خود انتظار صله داشتند.

در میان شعرای سابق الذکر، میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مردی فاضل و سیاستمدار

۱. نگاه کنید به سبک‌شناسی بهار، ج ۳.

۲. از حدائق الجنان

بود در آثار منظوم و مثنوی خود کم و بیش به مسائل و مشکلات اجتماعی و سیاسی دوران خود توجه کرده و در مواردی از روحانیون و دیگر افرات طبقه حاکم انتقاد کرده است. از دوره ناصرالدین شاه به بعد، مخصوصاً پس از استقرار مشروطیت، در اثر آمد و رفت اروپائیان و بسط مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی افکار و اندیشه‌های تازه‌ای در بین ایرانیان منتشر شد.

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که پس از انقراض حکومت صفویه، در نتیجه جنگهای فتودالها با یکدیگر، فقدان امنیت، و آشفتگی وضع اقتصادی، مجالی برای رشد و پیشرفت ادب فارسی پیدا نشد؛ نادر به امور ادبی و ذوقی توجه نمی‌کرد و کریم‌خان زند با اینکه مانند نادر نسبت به شعر و ادب بی‌اعتنا نبود، در دوران او سیمای درخشانی در ادبیات فارسی ظاهر نشد. آغامحمدخان قاجار با اینکه از ادب فارسی بی‌بهره نبود، در دوره او به علت فعالیت‌های جنگی و نظامی، فرصتی برای تشویق اهل علم و ادب پیدا نشد، ولی فتحعلیشاه جانشین او که پادشاهی عیاش و خوش‌گذران بود، خود، طبع شعر داشت و نسبت به شعرا توجه بسیار می‌نمود، به همین سبب عده‌ای از ارباب ذوق و قصیده‌گویان و غزلسرایان به دربار او گرد آمده‌اند.

هدف این گروه، رهایی بخشیدن شعر فارسی از تباهی و فقر دوره انحطاط صفوی و زمان آشوب و اغتشاش بعد از آن بوده اما برای رسیدن به منظور خود، راه دیگری جز بازگشت به سبک و شیوه سخن قدیم، در پیروی از طرز بیان استادان بزرگ، مانند فردوسی و عنصری و فرّخی و منوچهری و سعدی نمی‌دانستند، راهی که پیش از آنان، مشتاق و یاران او در پیش گرفته بودند.

نظری کلی به سیر ادبیات

از آنچه در صفحات پیش گفتیم نتیجه می‌گیریم که نظم و نثر فارسی در دوران بعد از اسلام، از لحاظ سبک انشاء مراحل مختلفی را طی کرده است؛ در دوران سامانیان، غزنویان و سلجوقیان نظم و نثر فارسی کاملاً طبیعی و روان و قابل فهم بود و ما در مجلدات کتاب تاریخ اجتماعی ایران مکرر نمونه‌هایی از نثر سلیس تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه و سیاست‌نامه و دیگر آثار این دوران را برای نشان دادن اوضاع اجتماعی نقل کرده‌ایم و نیازی به ذکر مجدد آن نمی‌بینیم.

از اواخر عهد سلجوقی به بعد به تدریج مُغلق‌نویسی و به کار بردن لغات و

اصطلاحات عربی و سجع و جناس در آثار ادبی و تاریخی دیده می‌شود و نمونه‌های این نثر مصنوع در مرزبان‌نامه و ترجمه تاریخ یمنی و دیگر آثار این دوره به چشم می‌خورد. در عصر مغول و تیموری به جهانی که یاد کردیم، این سیر قهقرایی و علاقه به فضل‌فروشی و تَصْنَع و تَكْلُف و مُغْلَق‌نویسی بیش از پیش فزونی گرفت: تاریخ و صاف و تاریخ معجم نمودار این نوع نویسندگی است. سبک ساختگی و غیرطبیعی دوره مغول در عهد صفویه دوام یافت و از جهت نکته‌گوییهای بیمورد و نازک‌کاریهای بیجا به نهایت انحطاط رسید؛ به عنوان نمونه سطری چند از منشور شاه‌عباس کبیر را ذیلاً نقل می‌کنیم: «سپاس معرّاً از ملابس حدّ و قیاس که بدایت جذبات اشراق غیرسوز طالبان جلوه‌گاه انس، و نهایت سر باطن‌افروز معتکفان وحدت‌سرای قدس تواند بود، سزاوار عظمت و جلال کبریایی است که دُرّات کائنات و اعیان موجودات، مظاهر اسرار جلال اوست.»^۱ ولی در هندوستان به همت شیخ ابوالفضل دکنی، ساده‌نویسی تا حدی معمول شد. این مرد، در شرح حال خود در آئین اکبری چنین می‌نویسد: «... نفس قدسی، مرا با بدن عنصری، در سال چهارصد و هفتاد و سه جلالی، مطابق شب یکشنبه ششم محرم نهصد و پنجاه و هشت هلالی، از مشیة بشری به زهتگاه دنیا خرامش شد، در یکسال و کسری شیوازبانی کرامت فرمودند و در پنج‌سالگی آگاهیهای غیرمتعارف روآورد و دریچه سواد گشادند و در هفت سالگی خزاین پدر بزرگوار را گنجور آمد و جواهر معانی را پاس‌دار امین شد و مار بر سر گنج نشست...»^۲

بنظر استاد بهار «در عهد صفویه نثر فارسی طوری مشوش است که در هیچ زمانی نظیرش دیده نمی‌شود.»

یعنی از طرفی می‌بینیم که مناسیر و نوشته‌های درباری به بطریق قدیم غرق الفاظ و تکلفات و عاری از لطف، بلکه تهی از معنی و خالی از مطلبست، از طرفی دیگر بعضی مورخان را می‌نگریم که تواریخ خود را براین شیوه نوشته‌اند. برخی راه بینابین پیش گرفته‌اند؛ از طرفی دیگر جماعتی از علما و اهل فضل طوری کتب خود را ساده و سست و عامیانه تألیف کرده‌اند، که سوای سهولت استفاده عوام، که هدف اصلی مؤلفان هم جز این نبوده است، فایده دیگری بر آن مترتب نیست و بلکه می‌توان گفت فارسی نیست... در واقع سطح فرهنگ و نویسندگی چه در نظم و چه در نثر طوری پائین می‌آید که شخص مُتأمل می‌شود، که آیا تدنی الفاظ و عبارات از چه راه است و چه شده است که يك مرتبه

۱. سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۲۶۶.

۲. همین کتاب، ص ۲۹۳.

سطح الفاظ و عبارات و طرز جمله بندی تا این حد تنزل کرده و چه پیش آمده است که جز از چند نویسنده انگشت شمار اثری از قواعد و اسلوب مقدمات و لطف سخن و استعمال الفاظ پاکیزه ایشان نمی توان یافت؟ و میان نویسندگانی که خواسته اند به شیوه قدما از قبیل و صاف و شرف الدین علی یزدی چیز بنویسند نیز ذره ای ذوق و سلیقه یافت نمی شود؟ و در همان حال می بینیم در سایر صنایع مانند خوش نویسی و نقاشی و تذهیب و صنایع دستی از جمله قالیبافی و فلزکاری آنطور ظرافت و لطف و حسن سلیقه نمودار است!

از اینجاست که برای عقیده ایم که در این دوره، به واسطه توجه علما و دولت به علوم دینی و اهتمام همه رجال مملکت که پیشوایان جامعه و توده مردمند به نشر شرعیات و توسعه دامنه تولد و تبرا، دیگر توجه و اعتنائی به تحصیل ادبیات عربی و فارسی نشده و به قول علمای آن دوره اهمیتی به (کمالیات) نمی دادند. در این هنگام است که ما به تألیفات میرزا مهدی خان، منشی نادرشاه که از تربیت یافتگان این دوره است برخورداره و به خلاف معروف بنظر اعجاب به این مرد می نگریم.

در این دوره، ساده نویسی مخصوصاً در کتب مربوط به تشیع و امور مذهبی سخت رواج می یابد، چنانکه سبک نگارش کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری بسیار ساده و بی تکلف است. دیگر از آثار معروف این دوره بحار الانوار محمدباقر مجلسی است، وی بعد از محقق ثانی، که در عهد شاه تهماسب اول با سمت شیخ الاسلامی صاحب اختیار ممالک ایران شد، در زمان خود یعنی اواخر عهد شاه سلیمان و قسمت بزرگی از عهد شاه سلطان حسین دارای رتبت شیخ الاسلامی کُل ممالک محروسه، و امام جمعه و جماعت و صاحب اختیار کل کشور و دارای رتبت علمی و سیاسی مطلق گردیده و هرچه توانست با اهل بدع و اهواء و معاندین و لایسما^۱ با صوفیه عداوت می ورزید و در ترویج احادیث نیز شب و روز اشتغال داشت و علاوه بر اینها، مجلسی پیشوای صلب و غیور و آمر و ناهی قوی دست و جسور بود.

ابتدای کار او در سنه ۱۰۹۰ هجری بود و شاه سلیمان صفوی امور مسلمین و اجرای احکام شرع را به مُلاً محمدباقر مجلسی واگذار کرد، نخستین کاری که مجلسی کرد این بود که شنید جمعی از تجار از مردم هندو، بتی دارند در اصفهان و آن را در نهمان پرستش می کنند، مجلسی حکم به شکستن بت فرمود، هندیان مبالغی به شاه پیشکش می کردند که شیخ از این بت شکنی خود انصراف خیال حاصل فرماید و اجازه دهد آن بت را به

هندوستان بازگردانند، ولی مفید نیفتاد و آن بت را به امر شیخ شکستند... مهمترین کاری که مجلسی کرد، بعد از تألیف مجلّذات بحارالانوار که دائرةالمعارف شیعه امامیه اثنی عشریه است، تألیف مجموع کتب دینی و اخلاقی شیعه است به فارسی ساده عوام فهم که تا آن روز اهل علم چنان کاری نکرده بودند و غالب تألیفات علما - خاصه علمای دین - به زبان تازی بود و اگر به پارسی چیز می نوشتند، به شیوه متقدمان و به سبک قدیم بوده و احترام مقام علم را در نزدیک شدن به سطح فکر و فهم عوام نمی دانستند، بلکه آن را مغایر عظمت جایگاه دانش می شمردند، لیکن این مرد... با وسائل کار بی نظیری که در دست داشت و همراهیهایی که دولت با اهل علم از بدو ظهور صفویه تا آخر می کرد و با وجود دانشمندانی که... گرد او گرد بودند توانست در مدت عمر، قریب ۱۲۰۲۷۰۰ بیت در پیرامون مذهب شیعه کتابت کند، یا به امر او، در دفتر او کتابت شود و به نام وی مدون گردد، و اگر مجموع عمر او که هفتاد و سه سال بوده است، این مبلغ را توزیع کنند، قسمت هرسالی ۱۹۲۱۵ بیت و هر بیتی ۱۵ حرف می شود.»

مجلسی در سنه ۱۱۱۱ در سلطنت سلطان حسین وفات کرد و نظر به مداخله مطلقه که در امور داشت، شاه، ایام را به انزوا و فراغت و عیاشی می گذرانید، پس از فوت مجلسی نظر به عدم وقوف این روحانی به مسائل سیاسی، اقتصادی، رزمی و دیوانی، کار کشور چنان مختل شد که قندهار از کف رفت و عاقبت اصفهان و ایران نیز به باد نهب و تاراج داده شد.^۱

از نویسندگان خوش قریحه و با ذوق این دوران محمد علی حزین و آذر بیگدلی را می توان نام برد که اجمالاً به شرح حال آنان پرداختیم.

بطور کلی در جریان انقراض حکومت صفویه و استقرار حکومت کریمخان زند، دو شیوه نویسندگی به چشم می خورد: عده‌ای به پیروی از سبک قدیم در نوشتن مطالب، روشی متکلفانه پیش گرفتند، مانند میرزا مهدی خان، منشی نادرشاه و بعضی مانند حزین و آذر به ساده نویسی پرداختند و ادب فارسی را به مسیر طبیعی خود نزدیک کردند؛ بعد از این دو گروه در قرن دوازدهم یعنی در دوران قدرت آغا محمدخان و فتعلیشاه، با قلم توانای عبدالرزاق دنبلی روبرو می شویم که کمابیش از سبک قدیم پیروی می کرد؛ با این حال آثار او لطیف و قابل درک بود.

بطور کلی از دوره قاجاریه به بعد به اقتضای شرایط و اوضاع جدید اجتماعی و

اقتصادی، ادبا و نویسندگان به ساده‌نویسی روی آوردند. فتحعلیخان صبا و میرزا عبدالوهاب نشاط، سبحاب، مجمر، وصال شیرازی و دیگران با اینکه از سبک پیشینیان پیروی می‌کردند. آثار و اشعاری قابل درک و دلنشین از خود به یادگار گذاشتند، ثن‌نویسان این دوره، مانند: فاضلِ گروسی، دنبلی، میرزا صادق، منشی فتحعلیشاه، قائم مقام فراهانی با اینکه نثری کمابیش مصنوع داشتند، آثارشان شیرین و قابل فهم بوده است. نمونه نثر عبدالرزاق بیک دنبلی: «حکایت کرد که با جمعی از اهل وجد از راه نجد عازم بیتُ الله شدیم، از شوقِ وصالِ کعبه مشتاقان، خار مغیلان بر قدم، گل و سمن بود و لاله تمنا در ریاض خاطرها می‌دمید و خارِ وادی بطحا، دامن دل می‌کشید. رفقا گفتند که در قبیله نجد، دختری قبله اهل وجد آمده...

ساربانان، نشان کعبه کجاست؟ که بُمردیم در بیابانش
پای راه پیمایان، در هوای آن ماه سیما در گِل، و من از جدایی یاران، پریشان دل.»^۱

قسمتی از نامه فاضل خان گروسی به آقاخان محلاتی:

«هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب کو سلیمان تا در انگشت کُند انگشتی
حضرت مخدوم جواد، و صاحب راد، با عدل و داد و مشفق والانزاد و ابدالدهر کعبه حاجات و محط زحل اوتاد و محیط رکاب شعرا باد.

در ضمن نگارش حکایتی و در طی گزارش روایتی که موجب عبرت و علت حیرت است. زحمتی دارم و آن اینست: در اوایل دولت کریمخان زند، که عالم همه بازار شکر و قند بود، دختری خوش منظری، سیمین بری، عشوه گری، شیطان‌های، فتانه‌ای، قواره‌ای، سخاره‌ای، مکاره‌ای، غداره‌ای، پیمان‌نوش، مردانه‌پوش لها مُجَبَّان لوطی، و زناء با عالم ناز آوازه‌انداز، از شیراز به همدان آمده و آتش خرمن پیر و جوان شده، به مفاد:

قوس ابرو تیر غمزه دام کبید بهر چه دادت خدا؟ از بهر صید
زاهدان را گرفتار بند خود، عارفان را مگس قند و بسته کمند نمود، هزار تاجر را با خود فاجر کرد، به هزاران بازرگان کام داد، به عطار و بزاز از پس و پیش زعفران و اطلس فروخت و زر و سیم انداخت.»^۲

مُنشآت قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، تنها مرد سیاست نبود، بلکه در عالم شعر و ادب

۱. سبک‌شناسی، ج ۳ ص ۳۲۰ به بعد از رساله حدایق الجنان.

۲. از صبا تا نیما، ج ۱ ص ۵۶.